



## صاحب امتیاز و مدیر مسئول

رضا غلامی

## سر دبیر

امیر سیاهپوش

## هیئت تحریریه

احمدحسین شریفی، عطاءالله رفیعی آتانی، رضا غلامی،

محمدجواد رضائی، سیدمحمدتقی موحدابطحی،

محسن سلگی، سیدعلی سیدی فرد و روح‌الله داوری.

## مدیر فنی و هنری

یوسف بهرخ

## عکس

آزاد پیراینده، احمد ظهراپی، آرشیو فصلنامه

## ویراستاران

رضا شهبازی، عباس صفرلو و سعید فلاحی.

## بازبین نهایی

حمید عرفانی فر

## مدیر داخلی

روح‌الله داوری

## همکاران این شماره

محمدرضا بخشی، آرزو توکل آذری، سعید حسن زاده،

حسین خزائی، محمدمهدی کاظمی، علی عبدالله زاده،

حمید عرفانی فر، محسن مؤمنی و سید مهدی موسوی.

## چاپ و صحافی

چاپخانه میران

## نشانی مجازی

<https://journal.sccsr.ac.ir>

## رایانامه

[mag@sccsr.ac.ir](mailto:mag@sccsr.ac.ir)

## شماره تماس

تهران: ۰۲۱۹۶۶۵۷۸۰۱ / قم: ۰۲۵۳۲۹۳۸۵۶۲

## فروشگاه اینترنتی

<https://book.sccsr.ac.ir>

## نشانی فصلنامه

تهران: خیابان شهید مطهری

خیابان میرعماد - پلاک ۲۳ طبقه سوم

کد پستی: ۱۵۸۷۸۱۳۱۱۶

قم: بلوار شهید صدوقی، خیابان حضرت ابالفضل (ع)،

خیابان دانش، کوچه ۳ پلاک ۷۱ طبقه دوم،

مجمع عالی علوم انسانی اسلامی

کد پستی: ۳۷۱۳۱۷۳۳۸۳



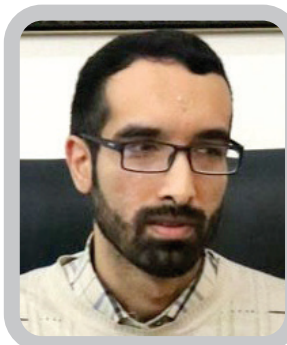
وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَابِتُونَ

- مطالب مندرج در نشریه بیانگر دیدگاه‌های نویسندگان و گفت‌وگو شوندگان است.
- این فصلنامه در چکیده‌سازی و ویرایش مطالب، آزاد است.
- استفاده از مطالب فصلنامه، با یاد منبع، مانعی ندارد.
- مقالات و مطالب ارسالی بازگردانده نخواهد شد.
- این شماره با مشارکت مالی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم منتشر شده است.



معرفی شخصیت و آثار استاد حمید پارسانیا

- زیست‌نامه علمی حجت‌الاسلام والمسلمین حمید پارسانیا | ۱۱
- جامعه‌شناسی پارسانیا؛ تلاقی غیب و عینیت | ۲۱
- گفت‌وگو با دکتر سعید زاهد زاهدانی
- پارسانیا؛ استخدام بنیادین فلسفه برای کارآمدی نظام سیاسی و اجتماعی | ۳۱
- گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر شمس الله مریچی
- اثبات برهانی وجود جامعه توسط حجت‌الاسلام والمسلمین پارسانیا | ۴۳
- گفت‌وگو با دکتر یحیی بوذری نژاد
- جایگاه حمید پارسانیا در جریان صدرایی؛ از شرح و بسط تا تأسیس | ۴۹
- گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین قاسم ابراهیمی پور
- مناسبات روش‌شناسی بنیادین و نظریه اجتماعی در آرا و اندیشه‌های استاد پارسانیا | ۶۱
- حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر مهدی سلطانی
- هویت سیاست‌گذاری مبتنی بر نظریه جهان‌های اجتماعی | ۶۷
- محمدرضا مالکی بروجنی
- پارسانیا، نمونه‌ای از یک جریان | ۷۱
- دکتر ابراهیم خانی
- نفی مطلق انگاری پوزیتیویسم | ۷۶
- حجت‌الاسلام والمسلمین ابراهیم عباس پور
- علوم انسانی قرآن بنیان
- تفسیر تنزیلی، گامی به سوی تحول علوم انسانی | ۸۳
- گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالکریم بهجت پور



- از روش خاص قرآن تا زبان متنوع آن در مواجهه با علوم انسانی | ۹۹ |  
گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمد نقیب
- از علم دینی تا تفسیر موضوعی و از تفسیر موضوعی تا علم دینی | ۱۱۱ |  
گفت‌وگو با دکتر مهدی سپهری
- نظریه سنت‌های قرآنی و تولید علوم انسانی | ۱۱۷ |  
گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محمدهادی منصور
- نظریه ادراکات اعتباری، واسطه قرآن و علوم انسانی | ۱۲۳ |  
گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین ابوالحسن حسینی
- کاربست نظریه اعتبارات علامه طباطبایی در تولید علوم انسانی قرآن بنیان | ۱۳۰ |  
حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر سید محمد رضا فقیه ایمانی
- توجه به فرهنگ‌سازی قرآن کریم به‌عنوان روشی برای تولید علوم انسانی قرآن بنیان | ۱۳۷ |  
دکتر علی عبداله‌زاده
- از گفت‌وگو تا تحول در معارف علوم انسانی (با الهام از سیره انبیای الهی) | ۱۴۲ |  
دکتر یاسر ملکی

#### فلسفه به وقت نازگی

- جهان فلسفه غرب و جهان فلسفه اسلامی | ۱۴۹ |  
با ارائه دکتر سیدحمید طالب‌زاده
- کنش و انسان به‌مثابه علم؛ راه‌حل مسائل اجتماعی و اقتصادی ما | ۱۵۹ |  
با ارائه دکتر عطاءالله رفیعی آتانی



■ امتداد حکمت اسلامی در هنر؛ گذشته، حال و چالش‌های پیش رو | ۱۷۱

با ارائه دکتر شمس الملوک مصطفوی

■ فلسفه اسلامی باید فاصله‌اش را با زندگی بشر کم کند | ۱۷۵

با ارائه حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر علیرضا قائمی‌نیا

#### یادنامه مرحوم دکتر علیرضا صدرا

■ علیرضا صدرا؛ به دنبال حکمت سیاسی اسلامی | ۱۸۳

گفت‌وگو با دکتر شریف لکزایی

■ علیرضا صدرا؛ متفکر مؤلف | ۱۹۳

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محسن رضوانی

■ علیرضا صدرا؛ فراتر از گروه و جریان | ۱۹۶

گفت‌وگو با دکتر ابراهیم متقی

■ شخصیت علیرضا صدرا به مثابه حکمت عملی | ۲۰۰

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر عبدالحسین خسروپناه

■ علیرضا صدرا؛ استاد علمی و اخلاقی تراز انقلاب اسلامی | ۲۰۵

دکتر ابراهیم برزگر

■ استاد صدرا و حیات مؤمنانه و عالمانه | ۲۰۶

دکتر مرتضی یوسفی‌راد

■ فیلسوف سیاسی حقیقت‌گرا | ۲۰۸

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر رضا غلامی

■ دکتر صدرا؛ معمار دولت اسلامی | ۲۱۰

دکتر محسن سلگی

■ مبادی علم سیاست متعالی | ۲۱۲

مؤلف: مرحوم دکتر علیرضا صدرا



### تأملات

- بی‌توجهی به ترویج علم، مانع پیشرفت مطلوب علوم انسانی با نگرش اسلامی | ۲۱۷ | گفت‌وگو با دکتر حمیدرضا آیت‌اللهی
- اسلامی‌سازی معرفت از منظر دکتر جمال‌الدین عطیه | ۲۲۸ | دکتر سید محمدتقی موحد ابطی
- تغییر وجه‌الله و مسئله پیشرفت اسلامی / چگونه بدون فلسفه تاریخ و فهم جدید اراده و خیال، ایده پیشرفت اسلامی ناقص است؟ | ۲۳۸ | دکتر محسن سلگی

### کتاب و نشر

#### تازه‌های نشر

- علوم انسانی اسلامی در رهیافت امام خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای | ۲۴۶ | مؤلف: مهدی جمشیدی
- مطالعه تطبیقی ده آرمان‌شهر | ۲۵۱ | مؤلفان: حجت‌الاسلام‌المسلمین محمد سالم، حجت‌الاسلام‌المسلمین عبدالحمید واسطی
- در آمدی بر ایده علوم انسانی اسلامی | ۲۵۵ | مؤلف: دکتر سید محمدتقی موحد ابطی
- نگرشی نو به نظام عقلانیت سیاسی اسلامی | ۲۵۹ | مؤلف: حجت‌الاسلام‌المسلمین دکتر رضا غلامی

#### معرفی کتاب

- فلسفه علم، فناوری و جامعه | ۲۶۲ | مؤلفان: حجت‌الاسلام‌المسلمین دکتر عبدالحسین خسروپناه و دکتر مهدی عاشوری
- مجموعه مقالات همایش تفسیر المیزان و علوم انسانی اسلامی | ۲۶۵ | به کوشش حجت‌الاسلام‌المسلمین محمدعلی اسدی‌نسب

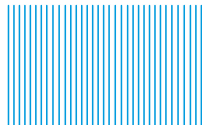
#### نقد کتاب

- عاملیت انسان؛ رویکردی دینی و فلسفی | ۲۷۰ |

### رصد

- کاربردی نبودن فقه نظام ساز، بدون تحول در ساختار اصول فقه | ۲۸۲ | گزارشی از همایش ملی فلسفه فقه نظام‌ساز با تأکید بر افکار و آرای شهید آیت‌الله محمدباقر صدر(ره)
- نگرش نوین به فلسفه فرهنگ | ۲۸۶ | نقد و بررسی کتاب چیستی و نحوه وجود فرهنگ





## از روش خاص قرآن تا زبان متنوع آن در مواجهه با علوم انسانی

گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین سید محمد نقیب

حجت الاسلام والمسلمین سید محمد نقیب، دانشیار و رئیس دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم است. وی دانش آموخته سطح چهار حوزه و متخصص در مباحث قرآنی و روایی است. برخی از آثار حجت الاسلام والمسلمین سید محمد نقیب عبارتند از: کتابها: اخلاق تفسیر؛ سنت‌های تاریخی در قرآن و روایات؛ بررسی تطبیقی خصائص النبی در قرآن از نگاه فریقین.

مقالات: «مفهوم‌شناسی نظام تأمین اجتماعی با تأکید بر مفهوم حیات طیبه»؛ «تحلیل اثربخشی روایات معصومین بر نظرات تفسیری علامه طباطبایی»؛ «بررسی تطبیقی دیدگاه مفسران درباره جزای قتل عمدی مؤمن و رابطه آن با مسئله توبه در آیه ۹۳ نساء»؛ «بررسی اثبات وجود امام زمان (عج) با تکیه بر مسئله نزول ملائکه در شب قدر».

در این گفت و گو حجت الاسلام والمسلمین سید محمد نقیب از نظام مخصوص قرآن در عین جامعیت آن سخن می‌گوید. وی در تکمیل این گزاره معتقد است استفاده قرآن از زبان‌های مختلف در حالی است که آیات به شیوه‌ای منسجم و با هدف مشخص و واحد نازل شده‌اند. ایشان نیز به این نکته اشاره می‌کند که در قرآن با استعلائی مفاهیمی مانند استعلائی مفهوم حیات و انسان روبه‌رو هستیم؛ به این صورت که انسان از موجودی میرا تحت مفهوم شهادت به موجودی حاضر و حیّ نزد خدا تبدیل می‌شود. مفهوم قصاص مثال دیگر وی برای استعلائی حیات است که قصاص از نظر قرآن نیز در جهت حیات است. هم‌چنین انسان از موجودی زیستی به خلیفه الهی تبدیل می‌شود و تعالی مفهومی می‌یابد (نقل به مضمون).

ملاحظات دقیق حجت الاسلام والمسلمین نقیب در خصوص تفسیر قرآن به قرآن علامه طباطبایی و عدم تلازم آن با بی‌نیازی از روایات نیز از جمله مضامین خواندنی گفت و گوی حاضر است. ایشان نیز در خصوص رابطه علوم انسانی و قرآن معتقد است در عصر غیبت نه جزئیات را که فقط اصول و مبانی این علوم را می‌توان از قرآن گرفت. حجت الاسلام والمسلمین نقیب در خصوص نسبت مجتهد و معصوم (ع) در زمان حیات معصوم (ع) و برخی مسائل دیگر نیز نکاتی خواندنی را مقابل دیدگان خواننده قرار می‌دهد.

دارد؟ اگر چنین است، دقایق آن چیست؟

به نظر بنده این نکته بسیار قابل توجه است که ابتدا شکل بیان معارف قرآن کریم مطرح گردد و اینکه اشاره شود


آیا قرآن روش‌شناسی دارد؟ به نظر شما

در معنای عام روش یا روش به معنای کلاسیک آن، می‌توان گفت قرآن روشی واحد



أَمِنْ بِاللَّهِ وَمَلَايَكْتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نَنْفِرُ بَيْنَ أَيْدِيهِ مِنْ رُسُلِهِ»  
 که پس از نماز عشا خوانده می‌شود به این معناست که کتب  
 و پیامبران الهی همه در یک مسیر هستند و یک هدف را  
 دنبال می‌کنند.

اگر نظامی در کار نباشد، قطعاً حرکت در یک مسیر هدفمند  
 نیز وجود ندارد. در خود قرآن هم وقتی نگاه می‌کنید، این  
 نظام گویای این است که قرآن هدف مشخص هدایت‌گری  
 را دنبال می‌کند؛ یعنی اگر بخواهیم هدفی کلی برای این  
 کتاب فرض کنیم، بی‌گمان هدف هدایت‌گری را فرض  
 خواهیم کرد. «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»؛  
 پس قرآن، کتاب هدایت با هدف هدایت‌گری است و برای  
 تأمین این هدف، ضمن استفاده از روش‌ها و مسیرهای  
 گوناگون، نظام‌مندی منحصر به فردی را دنبال می‌کند. پس  
 ما قطعاً می‌توانیم در قرآن یک نظام معرفتی خاص را ببینیم  
 و آن را در قرآن دنبال کنیم که سرچشمه و برگرفته از مسئله  
 توحید است.

 درباره علوم طبیعی که چندان یا  
 دست‌کم از اراده و نیت‌های انسانی متأثر  
 نیست، راحت‌تر می‌توان گفت این علوم به توحید  
 بازمی‌گردند؛ مثلاً می‌توان گفت طبیعت مخلوق  
 خداوند است و از این رو الهی و حتی قرآنی است،  
 اما علوم انسانی که به‌طور خاص متأثر از اراده،  
 پیش‌فرض‌های فرهنگی و روان‌شناختی افراد  
 است، چگونه می‌تواند توحیدی و مشخصاً قرآنی  
 باشد؟

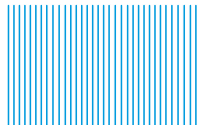
در خصوص علوم انسانی قرآن می‌فرماید: «مِنْ بَيِّنَاتٍ لِّلنَّاسِ»  
 هستیم. پس قرآن از سویی «بَيِّنَاتٍ لِّكُلِّ شَيْءٍ» و از سوی  
 دیگر، کتاب هدایت است و برای بشر نازل شده است.  
 حتی وقتی به پیامبر اعظم (ص) می‌فرماید: «أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ  
 الذِّكْرَ لِيُبَيِّنَ لِّلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»؛ کتاب را بر تو نازل کردیم  
 تا آن را برای مردم تبیین کنی؛ یعنی اساس فرستادن کتاب  
 برای انسان است و این کتاب برای هدایت او آمده است.  
 پس کتاب نازل شده برای این است که انسان مسیر را بیابد  
 و زندگی دنیا و آخرت خود را در سایه هدایت این کتاب  
 تأمین کند.

نمی‌توان گفت قرآن برخی از علوم مرتبط با انسان را نادیده

خداوند چگونه و با چه روشی در قرآن معارف را مطرح کرده  
 تا منجر به شکل‌گیری نظام معرفتی مخصوص به قرآن شود.  
 قرآن کریم در بیان معارف بر خلاف نوشته‌ها و گفتارهای  
 بشری روش و نگاهی ویژه را دنبال می‌کند و در مجموع  
 می‌شود آن را نگاهی نظام‌مند تعریف کرد، اما در این  
 نظام‌مندی از شیوه‌ها و روش‌های مخصوص به خود استفاده  
 می‌کند. گاهی در یک آیه چند موضوع مطرح می‌شود، اما  
 به یک هدف و برای بیان یک نظام و یک درختواره خاص  
 صورت می‌گیرد. قرآن اساس کار را بر توحید گذاشته است.  
 توحیدی که فطرت پاک بشر آن را به راحتی می‌فهمد و  
 دریافت می‌کند که یک خالق با هدف خاص با یک نظام  
 مشخص جهان را اداره می‌کند؛ بنابراین وقتی به جای جای  
 قرآن توجه می‌کنیم، درخواستیم یافت که توجه قرآن به همین  
 «توحید» در همه امور است. در روایات اهل بیت (ع) نیز  
 به‌ویژه در سخنان گهربار امام علی (ع) در نهج‌البلاغه و  
 به‌طور خاص در همان خطبه اول نهج‌البلاغه حضرت به  
 مسئله توحیدی اشاره شده است که اول‌الدین معرفت؛ اساس  
 و سرآغاز دین معرفت خداوند است. «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَةُ  
 كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ» و کمال معرفت تصدیق یا همان  
 باور قلبی است و کمال‌التصدیق به توحیده و «کمال توحیده  
 الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه». پس  
 کمال تصدیق، توحید است.

بر اساس آنچه عرض کردم اگر باور ما بر این وحدانیت  
 و توحید باشد، آنگاه همه مسائل عالم به همین توحید  
 برمی‌گردد. علوم نیز در شمار این امور است؛ یعنی باور ما  
 این می‌شود که همه علوم به خداوند برمی‌گردد و هیچ چیز  
 و هیچ کس جز خدای احد و واحد اصل نیست و اصالت  
 ندارد که در واقع این همان اصل و اساس توحید است. پس  
 مبنای علوم نیز به همین مسئله توحید برمی‌گردد تا ما بدانیم  
 همه علوم از وجودی مطلق به نام خداوند سرچشمه گرفته  
 است.

نظامی را که از آن سخن می‌گوییم در قرآن قطعاً بیان شده  
 است. خداوند نظامی را تعریف می‌کند که از ابتدای رسالت  
 پیامبران شروع می‌شود و به صورت پیوسته تا دوره پیامبر  
 اعظم (ص) و پس از آن نیز توسط اهل بیت (ع) ادامه تداوم  
 می‌یابد و دارای روند و نظامی مشخص و پیوسته است. آیه  
 معروف «أَمِنْ الرَّسُولِ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ





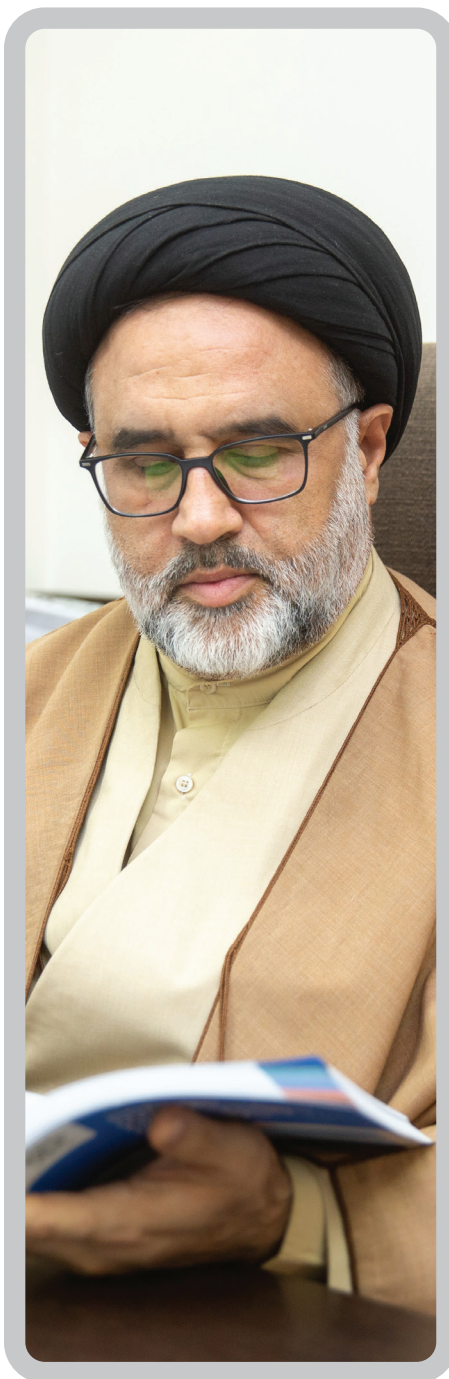
**روایات اهل بیت (ع) نیز مؤید نظام مند بودن قرآن است که برای انسان و مسائل زندگی او برنامه و حرف دارد. برخی معتقدند قرآن کتابی است که فقط برای هدایت است و انسان برای سایر مسائل مربوط به علوم خود، باید پیگیری‌های دیگری غیر از قرآن داشته باشد؛ در حالی که اگر می‌گوییم قرآن برای هدایت است پس باید لوازمی داشته باشد؛ یعنی در همه زمینه‌ها برای هدایت انسان باید حرف داشته باشد تا مسئله هدایت اتفاق بیفتد.**

یعنی هر چیزی و کل شیء نیز اطلاق دارد. حتی در «وَاللَّهُ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ» (الکافی، ج ۱، ص ۵۹)، قسم یاد شده است؛ به این توضیح که قسم به خدا که او از آن چیزی که بندگان به آن نیاز دارند، چیزی را در قرآن رها نکرده است.

عبارت یحتاج الیه العباد یعنی هر چیزی را که انسان به آن نیاز دارد، خداوند کنار گذاشته و رها نکرده است. حال به چه میزان؟ «حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ» (همان)؛ یعنی خداوند جایی را نگذاشته است برای اینکه کسی بگوید کاش خداوند این مطلب را هم در قرآن آورده بود و این یعنی خداوند چیزی را در قرآن فراموش نکرده است. «إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ» (همان). در ارائه هدایت و برنامه زندگی انسان و حل مسائل او هیچ چیزی نیست مگر اینکه خداوند در قرآن آن را آورده است. این روایت صراحت دارد و تنها به مسئله هدایت ختم نمی‌شود. نیست که خداوند بگوید آنچه برای هدایت بشر لازم است

گرفته است. قطعاً آنها را لحاظ کرده است، اما مهم این است که انسان توانایی استخراج آنها را داشته باشد؛ زیرا اهل بیت (علیهم السلام) فرمودند باید به سراغ قرآن بروید و در محضر آن بنشینید. به فرموده آنان، قرآن مآذبه یعنی سفره و خوان گسترده خداوند است. این خوان و این سفره را خداوند برای این گسترده است تا کنار آن بنشینیم و از نعمت‌هایش استفاده کنیم. اگر سفره‌ای باز باشد، ولی کسی کنار آن ننشیند از آن بهره‌ای نخواهد برد؛ بنابراین فرمودند باید در محضر قرآن نشست و آن را به حرف آورد. فاستنطقوه و لن ينطق لكم؛ لن نفی اید و به معنای هرگز است. به سراغ قرآن بروید و با آن سخن بگویید تا به حرف آید؛ زیرا در غیر این صورت قرآن خودش برای شما سخن نخواهد گفت. منظور از سخن نگفتن این نیست که قرآن پیامی ندارد، بلکه یعنی تا شما نخواهید نمی‌توانید چیزی از آن دریافت کنید. باید سراغ قرآن بروید و آنچه را نیاز دارید استخراج کنید. پس قطعاً قرآن چون کتابی برای انسان است، طبق قاعده بیان للناس باید در علوم انسانی نیز حرف برای گفتن داشته باشد. بیان للناس یعنی برای انسان و باید برای او حرف داشته باشد تا بتوان گفت قرآن برای انسان است. این علوم هم که مربوط به انسان است، چون با او مرتبط است پس علمی انسانی است و باید برای این انسان حرف داشته باشد و این حرف داشتن نیز باید نظام مند باشد.

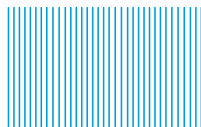
روایات اهل بیت (ع) نیز مؤید نظام مند بودن قرآن است که برای انسان و مسائل زندگی او برنامه و حرف دارد. برخی معتقدند قرآن کتابی است که فقط برای هدایت است و انسان برای سایر مسائل مربوط به علوم خود، باید پیگیری‌های دیگری غیر از قرآن داشته باشد؛ در حالی که اگر می‌گوییم قرآن برای هدایت است پس باید لوازمی داشته باشد؛ یعنی در همه زمینه‌ها برای هدایت انسان باید حرف داشته باشد تا مسئله هدایت اتفاق بیفتد. نمی‌توان به صورت کلی گفت قرآن کتاب هدایت است، اما در بعضی از زمینه‌ها حرفی برای انسان ندارد. از روایات هم به راحتی می‌توان این را به دست آورد؛ به عنوان مثال یک روایت در کتاب اصول کافی جلد یک صفحه ۵۹ از امام صادق (علیه السلام) آمده است. امام (ع) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانًا كُلَّ شَيْءٍ؛ خداوند هر چه را برای روشن شدن هر چیزی نیاز باشد در قرآن نازل کرده است. تبیان کل شیء



در قرآن آورده‌ام، بلکه کل قرآن برای هدایت بشر است؛ چون «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى» است. این کتاب بدون شک کتاب هدایت است، اما خدا برای این هدایت از همه چیز استفاده کرده است و چیزی باقی نگذاشته تا کسی بگوید کاش خدا این مطلب را هم آورده بود.

در تأیید روایتی که به آن اشاره کردم، در کتاب اصول کافی جلد یک صفحه ۶۰ روایت دیگری از فرمایش‌های امیرالمؤمنین علی (ع) است که می‌فرماید: ذلک القرآن فاستنطقوه؛ این قرآن را باید به نطق بیاورید و سپس می‌فرماید: لن ينطق لکم؛ یعنی خودش برای شما حرف نمی‌زند. بعد فرمود: أُخبرکم عنه؛ به شما خبر می‌دهم از این قرآن. کلمه اخبرکم اشاره به این دارد که حضرت می‌فرماید چرا می‌گویم سراغ قرآن بروید و آن را به حرف بیاورید. چون اَنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا مَضَى وَعِلْمٌ مَا يَأْتِي الی یوم القیامة؛ در این قرآن علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه تا روز قیامت وجود دارد، آمده است. اینجا باز هم اطلاق دارد. می‌فرماید علم آنچه گذشته بوده و علم آنچه در آینده می‌آید و حکم ما بینکم؛ یعنی حکم بین شماست. البته نه اینکه منظور از حکم در اینجا قضاوت باشد، بلکه منظور این است که قرآن می‌تواند زندگی شما را نیز سامان دهد و می‌تواند نیاز شما را سامان دهد و بیان ما اصباحتم فیه تختلفون است؛ یعنی می‌تواند چیزی را که مورد اختلافتان است، برای شما تبیین کند. فلو سنلتمونی عنه لَعَلَّمْتُمُکُمْ؛ پس اگر درباره آن از من سؤال کنید، پاسخ خواهم داد.

امام صادق (ع) در کتاب اصول کافی جلد یک صفحه ۶۱ می‌فرماید: وفيه بدء الخلق، وما هو كائنٌ إلى یوم القیامة، وفيه خبرُ السماءِ وخبْرُ الأرضِ، وخبْرُ الجنةِ وخبْرُ النارِ، وخبْرُ ما كانَ (وخبْرُ) ما هو كائنٌ، اَعْلَمُ ذَلِكَ كَمَا أَنْظَرُ الی كَفَى، اِنَّ اللّٰهَ يَقُولُ: فِيهِ تَبْيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ؛ در این قرآن از آغاز خلقت تا روز قیامت وجود دارد و در آن نیز اخبار آسمان، زمین، بهشت، دوزخ و اخبار هر چه بوده و هر چه خواهد بود نیز موجود است. حضرت فرمود من همه را میدانم: «وفيهِ بدءُ الخلقِ، وما هو كائنٌ إلى یوم القیامة، وفيهِ خبرُ السماءِ وخبْرُ الأرضِ، وخبْرُ الجنةِ وخبْرُ النارِ، وخبْرُ ما كانَ (وخبْرُ) ما هو كائنٌ، اَعْلَمُ ذَلِكَ كَمَا أَنْظَرُ الی كَفَى، اِنَّ اللّٰهَ يَقُولُ: فِيهِ تَبْيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ»؛ همان‌طور که به کف دستم نگاه می‌کنم، برای من روشن است و من همه اینها را می‌دانم. این



**در خصوص اینکه نظام‌مندی قرآن در کدام یک از شاخه‌های علوم انسانی قرار می‌گیرد، عرض کردم ما وقتی قرآن را تبیان کل شیء لحاظ کنیم، در واقع از یک سو این مبنا می‌شود و از سوی دیگر برای مردم بیان است و از طرف دیگر طبق فرمایش اهل بیت (علیهم‌السلام) قرآن چیزی را فروگذار نکرده است؛ بنابراین هر علمی از علوم که مربوط به انسان باشد و اطلاق واژه علوم انسانی بر آن بار شود، می‌توان در قرآن اثر و ریشه‌ای برای آن پیدا کرد.**

ندارد؛ چون فرمایش اهل بیت (علیهم‌السلام) است و وقتی فرمایش اهل بیت (علیهم‌السلام) آن هم با این اطلاق و با این صراحت باشد که این بیان الی یوم القیامه برای شما وجود دارد و باید بروید از آن استخراج کنید، پس هر چیزی که در مسیر هدایت انسان باشد لاجرم در قرآن وجود دارد و این هدایت نیز حکم ما بینکم است و هدایت هم در همین دنیاست و دین باید بتواند دنیای انسان را سامان دهد. از آنجا که دین به معنای راه و روش است، پس صرفاً برای آخرت انسان نیست، بلکه برای دنیای انسان نیز برنامه نظام‌مند دارد. مجموع آنچه پیامبران الهی از طرف خدا برای بشر آورده‌اند، دین نام دارد. حال آیا پیامبران الهی صرفاً گفتند ما با دنیای شما کار نداریم و فقط مبعوث شدیم تا آخرت شما را درست کنیم یا اینکه دین آمده تا دنیای انسان را نیز سامان دهد؟ چون در صفت مؤمنین خداوند اینطور بیان می‌کند: آنها کسانی هستند که می‌گویند «ربنا آتنا فی الدنیا حسنه و فی الآخرة حسنه». پس آنها دنیا را رها نکرده‌اند، بلکه می‌گویند هم در دنیا و هم در آخرت به ما حسنه عطا کن. پس اگر دین هم برای دنیای انسان و هم برای آخرت او

علم امام است. سپس به این فرمایش خداوند اشاره فرمود: {بِتَبْيَانٍ لِّكُلِّ شَيْءٍ}؛ قرآن تبیان کل شیء است. حالا ما که اکنون به لحاظ ظاهری در محضر امام (ع) نیستیم که بتوانیم همه اینها را از ایشان بگیریم، آیا دست ما بسته است و نباید به سراغ اینها برویم؟ ما باید به سراغ قرآن برویم؛ زیرا امام (ع) می‌فرماید: فاستنطقوه؛ قرآن را به نطق بیاورید و آنچه را نیاز دارید، از آن استخراج کنید.

نکته دیگر اینکه این نظام‌مندی در کدام زمینه‌هاست؟ آیا در مبانی است یا در مسائل، اهداف و روش‌هاست؟ دقیقاً در کجا می‌آید؟ تا مبانی نباشد ما نمی‌توانیم مسائل، اهداف و روش‌ها را لحاظ کنیم. پس مبنا خودش یک اصل است. اگر ما مبانی را مبانی توحیدی لحاظ کردیم و انسان به لحاظ مبنا این را پذیرفت که همه علوم از خداوند سرچشمه گرفته است و این را به عنوان یک مبنا پذیرفت که قرآن تبیان کل شیء است، پس تا اینجا دو مبنا خواهیم داشت.

در مبنای سوم باید پذیرفت که قرآن هم به لحاظ لفظی و هم به لحاظ معنا و وحی منزل از سوی خداوند است و هیچ خدشه‌ای در این وحی وارد نیست. اگر این را پذیرفتیم، آنگاه برای اینکه بنیان را بر این مبنا و زیربنا پایه‌گذاری کنیم و بسازیم، خودش به یک پایه و اساس تبدیل می‌شود. پس ما نمی‌توانیم مبنا را لحاظ نکنیم و وارد اهداف و روش‌ها شویم. اینها پس از مبنا است، پس قطعاً اگر این نظام‌مندی تأثیر داشته باشد ابتدا در مبانی، سپس وقتی مبانی درست شد، آنگاه در مسائل، اهداف، روش‌ها و غیره وارد می‌شود و آنها را برای ما درست می‌کند.

در خصوص اینکه نظام‌مندی قرآن در کدام یک از شاخه‌های علوم انسانی قرار می‌گیرد، عرض کردم ما وقتی قرآن را تبیان کل شیء لحاظ کنیم، در واقع از یک سو این مبنا می‌شود و از سوی دیگر برای مردم بیان است و از طرف دیگر طبق فرمایش اهل بیت (علیهم‌السلام) قرآن چیزی را فروگذار نکرده است؛ بنابراین هر علمی از علوم که مربوط به انسان باشد و اطلاق واژه علوم انسانی بر آن بار شود، می‌توان در قرآن اثر و ریشه‌ای برای آن پیدا کرد.

ممکن است کسی اکنون ادعا کند شما به سراغ قرآن نرفتید. درست است که ادعا می‌کنیم علوم انسانی باید در قرآن باشد، اما بسیاری از اینها هنوز مطرح نشده است. عرض من این بود که ما استخراج نکردیم، نه اینکه قرآن آنها را

حرف دارد؛ بنابراین او باید بتواند از همین قرآن مباحثی را استخراج کند که بتواند دنیای او را سامان دهد، ولی مقدار استخراج را در بحث بعدی عرض می‌کنم که چطور و تا چه میزان انسان باید از قرآن نیاز دنیا و آخرتش را استخراج کند و آیا قرآن وارد ریز مباحث علوم انسانی هم شده است یا خیر؛ یعنی وارد آن به اصطلاح science و اطلاعات و داده‌های ریز هم شده است که مثلاً فرض کنیم در فلان مسئله با چه فرمولی اقدام کنیم یا اینکه وارد اینها نشده است. مسلم است که قرآن کلیات را گفته و استخراج جزئیات را به عهده عقل و اجتهاد ما گذارده است.

**فرهنگ‌سازی قرآن کریم و ارتباط با تولید علوم انسانی قرآن بنیان چگونه است؟ خصوصاً ناظر به ادبیات و زبان چگونه می‌توان این ارتباط را تصور کرد؟ اینکه گفته می‌شود قرآن زبان خاصی دارد، چه دلالت‌ها و عوارضی را بر علوم انسانی مترتب می‌سازد؟**

در خصوص بحث زبان قرآن، دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است؛ مثلاً حضرت آیت‌الله جوادی آملی بحث زبان فطرت را مطرح می‌کنند به این توضیح که زبان قرآن، «زبان فطرت» است. فرهنگ قرآن یک فرهنگ مربوط به فطرت است و زبانش زبان فطرت است؛ زیرا با فطرت انسان سروکار دارد. برخی دیگر گفته‌اند زبان قرآن زبان هدایت است و یک فرهنگ خاص هدایتی را دنبال می‌کند و یکی دو دیدگاه دیگر مطرح شده است که اکنون قصد نداریم به آنها به صورت تفصیلی بپردازیم، اما به نظر بنده به عنوان کسی که در زمینه زبان، مطالعات و بررسی‌هایی داشتم به نظر می‌رسد قرآن زبان منحصر به فرد دارد، اما منحصر در یک روش بیانی خاص نیست. هدف کلی کتاب که قبلاً هم به آن تأکید کردم، هدایت است. «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى يَأْتِي هَذَا الْقُرْآنُ يَهْدِي لِلَّذِينَ هُوَ آقَوْمٌ». پس قرآن تنها یک هدف کلی دارد که آن هم هدایت است.

قرآن برای رسیدن به هدف هدایتی از شیوه‌های مختلف زبانی و شیوه‌های مختلف ادبیات و نیز از شیوه‌های مختلف فهم استفاده کرده است. این بیان در فرمایش امام باقر (ع) وجود دارد که گاهی اول آیه‌ای در خصوص موضوعی است، اما وسط آیه در خصوص موضوعی دیگر است و آخر

آیه نیز به موضوع دیگری اختصاص یافته است، اما همه آنها یک چیز را می‌گویند.

گاهی خداوند در بدو ورود به آیه در حال بیان یک مسئله شرعی است، اما ناگهان وارد یک نکته اخلاقی می‌شود و پس از آن به یک نکته اجتماعی می‌پردازد و در ادامه یک نکته تاریخی بیان می‌کند که معمولاً این روش بشری نیست. پس این یک روش مخصوص به قرآن است که گاهی در یک کلام از همه ظرفیت‌های زبانی و بیانی استفاده می‌کند و این برای آن است که به یک هدف مشخص برسد. این باعث شده مفاهیم و مدالیل قرآنی، فرهنگ مخصوص به خود را دنبال کند. کاری که قرآن انجام داد فهم بشر را از آن الفاظ و مفاهیم نازله مورد استفاده به مفاهیم عالی‌ه و به مفاهیم برتر و حتی به یک برداشت برتر ارتقا داد.

بشر از حیات نفس کشیدن را می‌فهمید و حیات را نموت و نحیی می‌دانست. پس در نگاه او حیات یعنی نموت و نحیی؛ به عبارت دیگر، انسان مدتی در این دنیا حضور دارد و نفس می‌کشد و زندگی می‌کند و سپس می‌میرد، اما قرآن برای بشر مفهوم حیات را به یک مفهوم متعالی تبدیل کرد. خداوند فرمود: «وَلَا تُحْسِبَنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ». خداوند از واژه احیا استفاده می‌کند. قبل از اینکه خداوند به این آیه اشاره کند، برداشت انسان از حیات، همین زندگی دنیوی بود، اما خداوند در معنایی گسترده می‌فرماید آتیهایی که در راه خدا کشته شده‌اند، نه تنها نمرده‌اند که زنده هستند و نزد پروردگارشان بر خوان روزی نشسته‌اند.

خداوند در مورد پیامبر اعظم (ص) می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَهُهُ تُحْشَرُونَ»؛ پیامبر را اجابت کنید زیرا او می‌خواهد شما را زنده کند. منظور از زنده کردن صرفاً نفس کشیدن طبیعی نیست، بلکه منظور حیات طیبه است. منظور از نَفَلْتُمْ حَيَاتَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً است نه اینکه فقط نفس کشیدن در این دنیا باشد.

خداوند در مورد قصاص فرمود: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ». اگر درست تعقل کنید در خواهید یافت در قصاص حیات و زندگی نهفته است. پس خداوند معنای حیات و بسیاری از مفاهیم دیگر مثل مفهوم نور را تغییر داد. فرمود الله نور السماوات والارض. این فرهنگ مخصوص قرآن

**وقتی فرهنگ متعالی در تولید علم انسانی دخیل گردد، به‌طور طبیعی آن را متعالی می‌کند. این خاصیت و ویژگی فرهنگ متعالی است. این بر خلاف آن دسته از علوم انسانی است که ریشه در قرآن ندارند. همه ابعاد آن بر اساس نگاه بشری و عقل ابزاری است و صرفاً جنبه منفعت‌طلبی دارد و همه چیز را بر اساس منافع انسان لحاظ می‌کند و آن معانی متعالی قرآنی را ندارد.**

انسان را به اوج سعادت معنوی برساند و زمانی که سعادت معنوی به یک هدف متعالی تبدیل شد، آنگاه این علوم هم متعالی و هم تأثیرگذار خواهد شد که البته این اثرگذاری ابتدا در مبانی انسان کارکرد دارد که در واقع مبانی او به مبانی متعالی تبدیل می‌شود و سپس مسائل و روش‌ها و اهداف متعالی خواهند شد.

**جایگاه روایات در باب تفسیر قرآن کجاست و این جایگاه چه ارتباطی با تولید علوم انسانی قرآن‌نشان دارد؟ آیا می‌شود از روایات هم از این جهت استفاده کرد یا خیر و آیا می‌شود آن روایات تفسیری را اخذ کرد و در مسیر تولید علوم انسانی قرار داد؟**

گمان برخی در باب روش تفسیر قرآن به قرآن این است که مثلاً علامه طباطبایی یا دیگر بزرگانی که به روش تفسیری قرآن به قرآن معتقد هستند و می‌خواهند روایت را کنار بگذارند و بگویند ما به روایت نیاز نداریم. در واقع این اعتقاد همان بحث قرآن‌بسنده‌گی یا حسبن کتاب الله است که برخی از گروه‌های اسلامی به آن معتقد بودند و نظرشان این بود که قرآن برای ما کافی است و به روایات

است. در مورد انسان هم همین کار را کرد. انسان الفاطی را برای فهم و سخن گفتن ساخت، اما خداوند آن معانی بلند را آورد در این ظرف بشرساخته ریخت؛ لذا مفاهیم را مقداری ارتقا داد و بالا آورد. برای انسان هم همین کار را کرد؛ مانند: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»؛ «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا»؛ یا «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ». خداوند جایگاه انسان را بالا آورد. آنها از انسان چه می‌فهمیدند؟ از انسان فقط همین بشر و جسم را می‌فهمیدند و در واقع همین مفاهیم نازل دنیایی امروزی را فقط می‌فهمیدند. قرآن سطح فهم بالا آورده است؛ بنابراین دارای ادبیات متعالی مخصوص به خود است. در باب تولید علم هم شما در قرآن به وفور ملاحظه می‌کنید که خداوند علم را تفکیک نکرده و به کل علم اشاره کرده است. مگر علمی که برای جامعه یا فرد ضرر داشته باشد. قرآن این دسته از علوم را نمی‌پذیرد، اما علم بما هو علم، مورد توجه قرآن است؛ به عنوان مثال آیاتی وجود دارد که نشان از ارزش علم نزد خداوند دارد: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»؛ «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»؛ «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ».

وقتی فرهنگ متعالی در تولید علم انسانی دخیل گردد، به‌طور طبیعی آن را متعالی می‌کند. این خاصیت و ویژگی فرهنگ متعالی است. این بر خلاف آن دسته از علوم انسانی است که ریشه در قرآن ندارند. همه ابعاد آن بر اساس نگاه بشری و عقل ابزاری است و صرفاً جنبه منفعت‌طلبی دارد و همه چیز را بر اساس منافع انسان لحاظ می‌کند و آن معانی متعالی قرآنی را ندارد.

قرآن علوم انسانی را به علوم انسانی متعالی تبدیل می‌کند و بر اساس نگاه توحیدی خود می‌خواهد انسان را به حیات طیبه و سعادت اخروی برساند. جنس نگاه قرآن به انسان، مادی و به عنوان جسم و زندگی دنیایی بما هو الدنيا نیست؛ یعنی به انسان صرفاً نگاه نمود و نحیی و آتافی الدنيا ندارد. قرآن می‌گوید برخی فقط دنیا را می‌خواهند و مصداق من کان یرید الدنيا هستند، اما برای انسان من کان یرید حرث الاخره نزد فیها را می‌خواهد که این همان نگاه متعالی است.

اراده قرآن برای انسان، حرث الاخره است؛ یعنی می‌خواهد





به فکر کردن شما هم نیازی نیست؟! آیا روایات تفسیری و تعلیمی می‌گویند در فهم معنای آیه به همین روایت بسنده کن چون معنای آیه همین است و تمام؟! جناب علامه این را نمی‌پذیرد. البته نه از این جهت که اینکه بخواهد روایت را رد کند. مستحضر هستید که علامه طباطبایی قبل از نوشتن تفسیر المیزان، تفسیر روایی المیزان را نوشتند که به چاپ هم رسیده است و حتی ایشان در برخی از آیات در تفسیر المیزان مانند آیه تطهیر و نیز آیه اکمال دین { لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ } پس از اینکه بحث را در خود آیه انجام می‌دهد، در نهایت می‌فرماید مشکل فهم آیه باید با روایات شأن نزول حل شود و چون روایت متواتر است، ایشان هم استفاده می‌کند.

نکته دیگر اینکه در تفسیر المیزان جناب علامه طباطبایی پس از آنکه آیه را بررسی می‌کند و تفسیر را می‌گوید، در نهایت بحث روایی را می‌آورد؛ یعنی جناب علامه همان اخبار را می‌آورد. حال اگر جناب علامه روایت را قبول نداشت و به حسنا کتاب الله دون الروایه معتقد بود که دیگر نباید بحث روایی را بیاورد. در واقع ایشان شأن دیگری هم برای روایت قائل است و آن هم مؤید بودن روایت در تفسیر قرآن به قرآن است. حال سؤال این است که آیا قرآن که تبیان

نیازی نداریم. در تفکر برخی از افراد، علامه طباطبایی نیز این گونه بوده است که ایشان چون قائل به تفسیر قرآن به قرآن هستند، پس نظرشان این است که قرآن ما را کفایت می‌کند و به روایت نیاز نداریم؛ در حالی که علامه طباطبایی برای روایات تفسیری چندین شأن قائل است. روایات هم که می‌گوییم منظور ما اخبار آحاد غیر محفوف به قرائن صحت است و الا که در خبر متواتر، خبر مستفیض و خبر محفوف به قرائن صحت عقلی و نقلی حرفی نیست و همه نیز آن را پذیرفته‌اند، اما آنچه مورد اختلاف است و علامه طباطبایی نیز در خصوص آن نظر دارند، اخبار آحاد غیر محفوف به قرائن صحت است که تقریباً اکثر روایات ما را شامل می‌شود. شئون و اسباب نزول و فضائل سوره‌ها تقریباً در همین دسته از روایات قرار می‌گیرند.

همان طور که عرض کردم علامه طباطبایی برای روایات تفسیری قائل به شأن تبیینی و تعلیمی است؛ یعنی این دسته از روایات یا به ما روش تفسیر را یاد می‌دهند و یا جنبه بیان مصداق دارند و به عبارتی مصداقی از فلان آیه را برای ما بیان می‌کنند. حال سؤال این است که آیا این روایات ما را در فهم دچار انحصار می‌کنند؟ یعنی آیا می‌گویند فقط آنچه در روایت گفته‌ایم ملاک است و غیر از این نیست و

**بنده معتقدم همان طور که مرحوم فیض کاشانی و دیگر بزرگان ما در فهم فقه از کلیات و اصول کمک گرفته‌اند، در فهم آیات قرآن نیز همین کار را انجام داده‌اند و حتی زمانی که خود اهل بیت (ع) حضور داشتند نیز این گونه بوده است.**

طبق روایتی در کتاب عیون الاخبار الرضایا کتاب تحف العقول، بین امام رضا (ع) و سلیمان مروزی در باب بداء مباحثه‌ای در گرفت. در آن مجلس وقتی امام رضا (ع) در حال سخن گفتن از بداء - از اعتقادات شیعه - بودند، سلیمان مروزی از امام (ع) دلیل قرآنی آن را جویا می‌شود و امام باقر (ع) ضمن آوردن دلیل قرآنی بداء می‌فرماید: کل ما أحدثکم عن شیء فسنلونی من القرآن؛ هر گاه من از چیزی به شما صحبت کردم، شما دلیل قرآنی آن را از من بخواهید. پس مطالبه دلیل قرآنی قاعده‌ای است که خود امام معصوم (ع) آن را تأسیس کرده بود. پس در این صورت، کلامی که از امام (ع) صادر می‌شود را باید بر قرآن عرضه کرد و آن را با قرآن تطبیق داد تا معنا برای ما روشن شود و ریشه قرآنی به دست آید.

اگر فرمایشاتی که از روایات اهل بیت (علیهم السلام) به دست ما رسیده است بتواند معنایی از معانی و علمی را از علوم انسانی برای ما روشن کند، قطعاً مورد استفاده خواهد بود، اما مشروط بر اینکه توانایی اثبات انتساب آن کلام را به امام (ع) داشته باشیم و همان طور که می‌دانید، انتساب آن کلام به معصوم - پیامبر یا امام - یا از طریق مسئله سندی است که متواتر و مستفیض و محفوف است و یا از طریق

کل شیء و نور است، مجدداً برای روشن شدن خودش نیاز به نیاز به بیان دیگری دارد؟ بنابراین جناب علامه معتقد است ما برای تفسیر ابتدا باید وارد خود آیه شویم و مدلول آیه را بفهمیم، سپس طبق قاعده القرآن یفسر بعضه بعضاً، دیگر آیات مربوط به آن را بیاوریم و زمانی که به نتیجه رسیدیم، آن فهم دریافتی خود را با روایات را تطبیق می‌دهیم. آنگاه می‌بینیم روایات هم همین را گفته‌اند.

در واقع علامه طباطبائی مبنای قرآنی روایات را بیان کرده و تفاوت ایشان با آنها که صرفاً قائل به تفسیر قرآن به قرآن هستند در این است که علامه طباطبائی بر خلاف افرادی که ابتدا به روایت مراجعه می‌کنند، در بدو امر به خود آیه مراجعه می‌کند و مدلول آیات ناظر به آن را بررسی می‌کند که اینجا دقیقاً القرآن یفسر بعضه بعضاً مصداق می‌یابد و سپس آن فهم را به روایت و فرمایش اهل بیت (ع) عرضه می‌کند تا این ابهام به وجود نیاید که فهم من از آیه با فهم اهل بیت متفاوت است. در واقع علامه طباطبائی می‌خواهد بگوید اگر در فهم آیات روش درست را پیش ببریم، چیزی مخالف با فرمایش اهل بیت از آن استخراج نخواهد شد.

طبق آنچه عرض کردم، نه تنها روش قرآن به قرآن نفی روایت نمی‌کند که قطعاً روایت نیز در فهم به ما کمک می‌کند؛ زیرا امکان ندارد روایت صحیح، با قرآن مخالف باشد، اما اخبار آحاد، روایاتی ظنی و منقول از اهل بیت هستند و اما اگرهایی دارند، مانند اینکه بگوییم اگر خود سنت به من برسد یا اگر روایت متواتر به من برسد و یا روایت مستفیض به من برسد و یا روایت محفوف به قرائن صحت عقلی و نقلی به من برسد تا یقین کنم این کلام از امام صادر شده و اینک مبنای من می‌شود.

وقتی در انتساب روایت به امام معصوم (ع) شک داشته باشیم، نتیجه این می‌شود که باید با دقت بیشتری برخورد کنیم. حالا اگر روایات را داشتیم و در تفسیر به ما کمک کرد که بتوانیم بر اساس تفسیری که از روایت داریم و آن روایت، آیه را برای من معنا کند و به نکته‌ای تبدیل شود که در باب علوم انسانی هم بتوان از آن استفاده کرد، آنگاه قطعاً می‌شود آن روایت را آورد و در مسیر تفسیر آیه قرار داد تا وجهی از وجوه علوم انسانی قرآن بنیان را برای ما استخراج کند. منتها باید ریشه آن را در قرآن پیدا کرد و این همان چیزی است که اهل بیت (ع) به ما فرمودند.

مفاهیم و مدلول هاب است که بتوانیم آن را بر قرآن عرضه کنیم و اثبات کنیم که این مخالف قرآن نیست تا بتوانیم آن معنا را بدست بیاوریم که اصطلاحاً به این می‌گوییم استخراج علوم انسانی قرآن‌بنیان، ولو اینکه روایت باشد، ولی من باید بتوانم ریشه‌های قرآنی آن را بدست آورم.

### شاید خواننده‌ای نسبت به آنچه گفتید گزینشی است، اما چگونه علوم انسانی را با این توضیحات به عنوان کاری ایجابی از قرآن استخراج کنیم؟

برداشت من از شیوه استخراج این است که گاهی واژه علم به معنای علوم قطعی و حتمی به کار می‌رود که در قرآن نیز چنین مباحثی مطرح شده است؛ مانند: «وَالْجِبَالُ أَوْتَادًا»؛ «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا»؛ «وَوَلَقْنَاكُمْ أَرْزَاقًا». گاهی نیز منظور از علم همین چیزهای ریز و جزئی در علوم است که اصطلاحاً به آنها science به معنای دانش و یا Fact به معنای داده و اطلاعات گفته می‌شود. قطعاً منظور از علم همان اساس، ریشه‌ها و پایه‌هاست. حالا آن مقدار از علم که در ظرف ادراک و فهم بشر قرار دارد را عرض می‌کنم. ممکن است کسی ادعا کند وقتی ان‌شاءالله امام زمان (عج) ظهور کند و در محضر ایشان باشیم، ایشان همه این علوم را از قرآن استخراج خواهد کرد. ان‌شاءالله همین طور است و روایاتی که مورد اشاره قرار دادیم نیز این اطلاق را داشت.

بنده معتقدم همان طور که مرحوم فیض کاشانی و دیگر بزرگان ما در فهم فقه از کلیات و اصول کمک گرفته‌اند، در فهم آیات قرآن نیز همین کار را انجام داده‌اند و حتی زمانی که خود اهل بیت (ع) حضور داشتند نیز این گونه بوده است. امام صادق (ع) در کتاب وسایل الشیعه جلد ۲۷ صفحه ۶۱ فرمود: انما علينا ان نلقى اليكم الاصول وعلیکم ان تقرعوا. وظیفه اهل بیت (ع) بیان و القای اصول به مسلمانان است و سپس بر مسلمانان است استخراج فروع یا همان مسائل مربوط به علوم. در واقع اهل بیت (ع) می‌فرمایند ما باید

کلیات یا همان اصول کلی را به شما بگوییم، اما خود شما باید فروع و جزئیات مسئله را استخراج کنید.

طبق آنچه گفته شد ما اصولی در دست داریم که از امام معصوم (ع) به ما رسیده است، اما برای به دست آوردن جزئیات باید تلاش کنیم؛ به عبارت دیگر قواعد کلی را باید از ایشان دریافت کنیم و فروع را خودمان استخراج کنیم. مرحوم فیض کاشانی در کتاب وافی جلد ۲۵ صفحه ۷۹۲ در خصوص فضل بن شاذان می‌گوید فضل بن شاذان اصول را از امام دریافت می‌کرد و سپس خودش فروع و قواعد را استخراج می‌کرد که البته امروز فقهای ما بر این فروع و قواعدی که فضل استخراج کرده، اعتماد می‌کنند و بر مبنای آن فتوا می‌دهند.

به اعتقاد مرحوم فیض کاشانی این باور که در زمان اهل بیت (ع) مجتهدی وجود نداشته و فقط ناقلین کلام امام معصوم (ع) در محضر آن بزرگواران بوده‌اند، کاملاً مردود است. ایشان می‌گوید این خلاف شیوه اهل بیت (ع) است و خلاف این هم ثابت شده است. شیوه اهل بیت القای اصول و واگذار کردن فروع به خود مجتهد بوده است و وظیفه عموم مردم هم این بوده که فتوا را بپذیرند.

امام معصوم (ع) به شخصی فرمود شنیدم در فلان مسجد آیه تفسیر می‌کن. او عرض کرد بله مشغول تفسیر آیات هستم. امام (ع) فرمود: چگونه تفسیر می‌کنی؟ آیا محکم و متشابه را می‌دانی؟ آیا ناسخ و منسوخ و مطلق و مقید آگاه هستی؟ آیا شأن نزول را می‌دانی؟ عرض کرد بله اینها را می‌دانم. امام معصوم (ع) فرمود خوب بقیه‌اش را چطور؟ عرض کرد ما به فرمایش شما استناد می‌کنیم. حضرت فرمود اگر از ما مطلبی نداشتی چطور؟ عرض کرد از عقل استفاده می‌کنم و به کمک آن اجتهاد می‌کنم. امام (ع) نیز نه تنها این روش را رد نمی‌کند که آن را تأیید هم می‌کند. پس معلوم می‌شود که در زمان خود حضور امام هم افرادی بوده‌اند که خودشان وارد آیات می‌شدند و مطالب مورد نیاز را از آن استخراج می‌کردند؛ بنابراین امثال مرحوم فیض کاشانی و دیگر بزرگان ما قاعده علینا التاء الاصول وعلیکم بالتفریع را در فقه به کار می‌بردند. البته هر چند به نظر می‌رسد این اطلاق دارد و شیوه

منظور از نظام اقتصادی قرآن بنیان این نیست که برای همه موضوعات ریز اقتصاد دنیای امروز باید از قرآن چیزی یافته و استخراج کنیم، بلکه منظور ابتدا استخراج پایه‌ها و اصول کلی نظام اقتصادی از قرآن است و سپس در به دست آوردن زیرمجموعه این نظام دست ما باز است؛ یعنی آنچه را که در دل این نظام اتفاق می‌افتد که البته نباید از این چارچوب خارج شود باید بر اساس اجتهاد و برداشت‌های عقلی و درست استخراج کنیم و به دست بیاوریم و سپس بر اساس آن عمل کنیم.

دیگر هم می‌توانیم مانند این کار را انجام دهیم. پس نگاه ما در خصوص مسئله علوم انسانی اسلامی مستخرج از قرآن، نگاه بیان کلیات و اصول است، اما فروع بر اساس اجتهاد بر عهده خود ما قرار گرفته است. ■

قرآن و شیوه اهل بیت (ع) این نبوده که همه جزئیات را بیان کنند، بلکه آنها کلیات را گفته‌اند و استخراج فروع را بر عهده ما گذاشته‌اند.

شاید بحث اعتباریات جناب علامه هم به همین مطلب برگردد که در اعتباریات دست ما باز است؛ به این توضیح که خود ما تدبیر کنیم و گرنه که اصول کلی را اهل بیت (ع) و قرآن به ما فرموده است. در مورد بحث علوم انسانی هم همین دیدگاه وجود دارد که وقتی می‌گوییم می‌خواهیم از قرآن علوم انسانی را استخراج کنیم؛ منظور این است که باید پایه‌های اصلی را استخراج کنیم، نه مسائل و مثلاً ریز موضوعات و اینها را. ما اصول کلی را از قرآن استخراج می‌کنیم، چون قرآن محکماتی دارد که اینها ام‌الکتاب هستند. ما این محکمت‌ها و اصول کلی را استخراج می‌کنیم و بعد فروعاتی را که بر اساس عقل و تدبیر بشری به کمک اجتهاد استخراج می‌کنیم، نباید خارج از این اصول و ضوابط باشد.

منظور از نظام اقتصادی قرآن بنیان این نیست که برای همه موضوعات ریز اقتصاد دنیای امروز باید از قرآن چیزی یافته و استخراج کنیم، بلکه منظور ابتدا استخراج پایه‌ها و اصول کلی نظام اقتصادی از قرآن است و سپس در به دست آوردن زیرمجموعه این نظام دست ما باز است؛ یعنی آنچه را که در دل این نظام اتفاق می‌افتد که البته نباید از این چارچوب خارج شود باید بر اساس اجتهاد و برداشت‌های عقلی و درست استخراج کنیم و به دست بیاوریم و سپس بر اساس آن عمل کنیم.

یکی از موضوعات نظام‌مند اقتصادی در قرآن، آیه مبارکه {وَأَحَلَّ اللَّهُ التَّيِّعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا} است. پس هر چیزی را که ذیل مسئله ربا قرار گیرد استخراج می‌کنیم و روایات تفسیری نیز در این خصوص به ما کمک می‌کند و مصادیق ربا و معاملات ربوی را برای ما احصا می‌کند. حتی شیوه خروج از ربا را نیز به ما می‌گویند. پس زمانی که مسئله ربا به یک اصل و قاعده کلی تبدیل می‌شود، آنگاه دست ما باز است که بر اساس اجتهاد شخصی کار کنیم، اما نباید از چارچوب خارج شویم. پس این یک اصل کلی است و نیز در مسائل